

اگلو می
اسلامی
ایرانی

بحران‌های مدرنیته و ریشه‌های انسان‌شناختی آن؛ به مثابه شاهدی بر ضرورت «الگوی نوین پیشرفت»

مشکات، عبدالرسول^۱ شیراوند، محسن^۲

چکیده

همچنان که بسیاری از متفکران اذعان دارند، تمدن مدرن، دارای یک روی درخشان و پیشرفته و یک روی تاریک و بحرانی است. موضوع این مقاله، بررسی رویه چالش خیز و بحرانی آن و نیز جستجوی ریشه‌ها و خاستگاه‌های نظری و به‌ویژه انسان‌شناختی آن است. هدف از این نوشتار نیز این است که ضرورت درانداختن طرحی نو و الگویی جدید (مبتنی بر مبانی و اصولی دیگرسان)، به‌طور محسوس و ملموس هویدا شود و همه ما به‌ویژه معتقدان به دربست‌پذیری الگوی مدرنیته و منکران تحول و بازاندیشی در توسعه غربی، به‌طور ملموس‌تری، این ضرورت را احساس کنیم. این پژوهش با روش اسنادی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تألیف و به این نتیجه نایل شده است که: بحران‌ها و چالش‌های فراگیر که اینک تمام مناسبات انسانی را تهدید می‌کند، اموری اتفاقی یا ناپیوسته نیستند؛ بلکه همگی ریشه در اصول و مبادی معرفتی و اندیشگی عصر جدید دارند. بر این اساس، به نظر می‌رسد، زمان آن فرا رسیده است که انسان امروز به افق و راهی متفاوت بیندیشد. البته این مقال، مدعی ستیز و پرهیز مطلق نیست؛ بلکه داعی بهره‌گیری حکیمانه از تجارب مدرن، در عین حرکت جسورانه به‌سمت افقی فرامدرن است.

کلیدواژگان: مدرنیته، بحران، انسان‌شناسی، پیشرفت، الگوی نوین پیشرفت

۱. مشکات، عبدالرسول (نویسنده مسئول) - - استادیار - دانشگاه اصفهان a.meshkat46@gmail.com

۲. شیراوند، محسن - استادیار - دانشگاه اصفهان m.shiravand23@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

یک پرسش رایج در میان آثار بسیاری از اندیشمندان امروز، در رشته‌های مختلف این است که: چرا جهان امروز ما، از سویی دنیایی است سرشار از دستاوردهای پیشرفته و تجهیزات معجزه‌آسا و از سویی دیگر دنیایی است گرفتار انواع پریشانی‌ها و بحران‌ها؟! تمدن کنونی - با وجود تلاش‌های چندصد ساله و با این همه پیشرفت‌های عجیب علمی و مدنی - چرا این چنین گرفتار آفت‌های گوناگون و روزافزون شده است؟ و به تعبیر مارتین هیدگر «از دامن یک بحران به دامن بحرانی دیگر می‌غلطد.»؟ (Heidegger, 1962, pp: 2-30) آفت‌ها و بحران‌هایی چون: سرگردانی فکری، پوچی فلسفی، بیماری‌های روانی، خلاء عاطفی، سقوط اخلاقی، فروپاشی خانوادگی، هرج و مرج جنسی، تخریب زیست محیطی، جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی، استعمار و سلطه‌گری و...^I

بر همین اساس، برخی از اندیشمندان، تمدن کنونی را به «سگه‌ای با دو روی متناقض» تشبیه می‌کنند؛ رویی درخشان، که حتی تخیل آن هم برای نسل‌های گذشته مشکل بوده است و رویی تاریک که تمام دستاوردهای درخشان را نیز به سمت آینده‌ای نگران‌کننده سوق می‌دهد!

در این میان، کسانی چون اشرینگلر، نیچه، هیدگر، گنون، توین بی و بسیاری از پُست مدرن‌ها، حتی سخن از انحطاط و فروپاشی به میان می‌آورند و برخی معتقدند اگر تدابیری اساسی اندیشیده نشود، این تمدن هم، با همه بزرگی‌اش، در آینده‌ای نه چندان دور به سرنوشت تمدن‌های بزرگ پیشین دچار خواهد شد. برای نمونه، رنه دومن پس از ذکر شواهد فراوان، به این نتیجه می‌رسد که همه این نشانه‌ها، به فروریزی این تمدن اشاره می‌کند، مگر آن‌که بی‌درنگ، روش‌های مان را دگرگون سازیم.

به هر حال، آنچه مسلم است این است که اکنون سال‌ها است که ذهن بسیاری از اهالی علم و اندیشه، در شاخه‌های مختلف، درگیر ریشه‌یابی و چاره‌جویی برای این «اوضاع متناقض» بوده و هست. در این میان بسیاری از صاحب‌نظران، بر این مسئله دریافته‌اند که: سهم گسترده‌ای از این نابسامانی‌ها، ریشه در مبانی فکری و معرفتی تمدن مدرن - به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی آن - دارد. روزه دوپاسکیه معتقد است: در هیچ

تمدنی، این گونه «به‌طور نظام‌مند» از این پرسش‌ها غفلت نشده است که: دنیا برای چیست؟ و مقصد ما کجاست؟... به تصریح وی اندیشهٔ این عصر از اساس، انسان‌شناسی مشخصی برای عرضه ندارد. آنچه هست، تنها مفاهیم و نظریاتی است در گرداب شوریدگی‌ها و اختلاف‌ها که حتی از پیشنهاد یک تعریف هماهنگ در بارهٔ جایگاه انسان (درآفرینش) نیز ناتوانند (دوپاسکیه، ۱۳۷۱: ۱۷ و ۱۸).

نیکولاس ماکسول، در کتاب «گذر از دانش به حکمت» (From Knowledge to Wisdom) در جستجوی ریشه‌های همین وضعیّت متناقض است. به تعبیر وی: اغراق‌آمیز نیست اگر بگوییم همهٔ مشکلات جاری جهان ما، به این علت است که بشر جدید، هرچند در دانش و فناوری، پیش رفته است، اما از حکمت و اندیشه دورافتاده است.^۱ وی این دورافتادگی را یک «مصیبت فکری و فلسفی» می‌نامد و مثل بسیاری از متفکران دیگر، دانشگاهیان جهان را مخاطب قرار می‌دهد و آنها را به یک انقلاب اساسی در افکار و اهدافشان فرا می‌خواند.

اکنون مسئله این است که اگر جهان و روابط انسانی، آکنده از بحران است و اگر این وضعیّت بحرانی، برآمده از الگوها و پارادیم‌ها و مبانی حاکم بر تمدن جدید (به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی آن) است، بنابر این، در انداختن طرحی نوآورانه و الگویی جدید با مبانی و اصولی دیگرگون، ضرورت خود را به‌خوبی نشان خواهد داد و راه را بر منکران این گونه تحولات و نوآوریها خواهد بست. البته، ناگفته پیداست که در برابر تجربهٔ مدرنیته، نمی‌توان با پرهیز و ستیز مطلق روبرو شد. چنین واکنشی، نه مقدور است و نه مقبول و نه معقول. این پدیده، یک تجربهٔ ارزشمند و چندصد ساله است که می‌تواند آکنده از درس‌ها و آموزه‌های سودمند و راهگشا باشد. اما تعمق در رؤیة تاریک و بحرانی مدرنیته، ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که جهان اسلام و به‌ویژه کشور ایران، نمی‌تواند راه توسعه و پیشرفت خود را در پیروی مطلق از الگوی مدرن جستجو کند. در واقع هرچه آگاهی و چیرگی ما بر قوت‌ها و ضعف‌های مدرنیته بیشتر شود، ضرورت در انداختن طرحی نو و الگویی جدید، روشن‌تر خواهد شد. به‌زعم ما، این الگوی نوین - دست‌کم در جغرافیای ایران اسلامی - می‌تواند و باید متکی به مبانی و اصول معرفتی و انسان‌شناختی و حیانی باشد.

۲. اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تبیین بحران‌ها و آسیب‌های مدرنیته و ریشه‌های انسان‌شناختی آن است، تا از این راه، ضرورت طراحی و تدوین یک الگوی نوین برای پیشرفت، رخ از نقاب برگیرد؛ الگویی با مبانی معرفتی و انسان‌شناختی متفاوت، که لازمه آن بُروز بحران در مناسبت‌ها و روابط انسان نباشد و پیشرفتی حکیمانه و عادلانه را برای بشر به ارمغان آورد. جهت نیل به این هدف پیگیری این پرسش‌ها ضروری خواهد بود:

پرسش نخست: آیا تمدن مدرن در شرایط کم‌وبیش ایدئال و مطلوبی به‌سر می‌برد و آیا این تمدن توانسته است در حد قابل قبولی، به وعده‌ها و شعارهای خود عمل کند و به آرمان‌های خود برسد؟ در این مقاله خواهیم دید که برخلاف پندار بسیاری، پاسخ این پرسش، مثبت نیست؛ خواهیم دید که انسان و جهان جدید (با وجود دستاوردهای چشمگیر و پیشرفت‌های حیرت‌انگیز، در عین حال) اکنون، در تمام عرصه‌های معرفتی، معنوی، روانی، اخلاقی، جنسی، خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی، بین‌المللی و... در شرایط «بحران» به‌سر می‌برد. پرسش دوم این است که: آیا این بحران‌های گسترده و فراگیر، اموری اتفاقی و ناپیوسته هستند یا نوعی نظام شبکه‌ای و پیوسته میان این شرایط با «اصول و مبانی مدرنیته» وجود دارد؟ از منظر بسیاری از اندیشمندان، به‌ویژه اندیشمندان معناگرا و الهی، پاسخ قابل دفاع این پرسش، گزینه دوم است. در این مقاله نیز کوشش بر آن است که ارتباط نظام‌مند این شرایط، با مبانی معرفتی و انسان‌شناختی حاکم بر جهان جدید آشکار گردد. پرسش سوم نیز این است که چه ارتباطی میان این بحران‌ها با «ضرورت تدوین الگوی نوین پیشرفت» وجود دارد؟ پاسخ این پرسش، در یک کلام کوتاه این است که: پیش‌نیازِ باور به تدوین و طراحی الگویی نوین برای پیشرفت (و از جمله الگوی اسلامی-ایرانی) التفات و آگاهی عمیق نسبت به این ناکامی‌ها و نائزادی‌ها و بحران‌ها است.

۳. پیشینه پژوهش

در زمینه مورد پژوهش، تحقیقات مقایسه‌ای که مبانی انسان‌شناسی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت را با مبانی انسان‌شناسی مدرنیته تبیین و نقد نماید به چاپ نرسیده است. لکن مقالاتی در زمینه یکی از ابعاد

مورد پژوهش منتشر شده است. ابطحی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر مبانی انسان‌شناسی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» تلاش کرده با روش توصیفی-تحلیلی مبانی انسان‌شناسی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را تبیین نماید. جهت نیل به این مقصود وی ابتدا به تبیین مفهوم، ماهیت و انواع توسعه انسانی و پیشرفت پرداخته و در خلال آن بازشناسی مفهوم پیشرفت و تعالی انسان از دیدگاه اسلام را مورد توجه قرار داده است. در نهایت ایشان به این نتیجه می‌رسد که بر خلاف سایر الگوهای توسعه که غایت را در رفاه انسان می‌دانند الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت غایت خویش را در دستیابی به مقام قرب الهی می‌داند. هادوی‌نیا (۱۳۹۲) در مقاله «مبانی انسان‌شناسی قرآنی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» تلاش کرده مبانی پیشرفت مورد تأیید قرآن را با عطف بر مفهوم و جایگاه انسان مورد بررسی قرار دهد. در این مقاله تلاش می‌شود که با روش مقایسه‌ای-تطبیقی نشان داده شود که الگوی توسعه اقتصادی که در اقتصاد کلاسیک مطرح شده است، مبتنی بر مبانی انسان‌شناسی خاصی بوده است. نویسنده در ادامه توضیح می‌دهد که برای تعیین مبانی انسان‌شناسی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، می‌بایست به دنبال دیدگاه‌های قرآن کریم رفت؛ زیرا می‌توان آیات قرآنی را مهمترین منبع شناخت در انتساب اسلامیت به این الگو دانست. تکیه‌گاه مقاله مورد بحث در تعیین مبانی انسان‌شناسی، واژه «فطرت» است. علاوه بر این، نویسنده تبیینی از ایرانیت الگوی مورد پژوهش ارائه داده و این پرسش را پیش کشیده که این لفظ بایستی با کدامیک از استدلال‌های اقتصادی مورد تحلیل قرار گیرد. آیا ایرانی بودن یک الگوی پیشرفت، می‌تواند از نگاه یک اقتصاددان، قابل دفاع باشد؟ این دفاع با چه منطقی قابل تبیین است؟ در واقع بخش نهایی مقاله در صدد پاسخ به این پرسش طراحی شده است. رضا التیامی‌نیا و علی حسینی (۱۳۹۴) در مقاله «جهانبینی سلطه‌گرای مدرنیته و ارتباط آن با بحران‌های محیط زیستی در جهان» تلاش کرده نگرش روش‌شناختی مدرنیته به جهان و انسان را عامل اصلی بحران‌های زیست محیطی معرفی نماید. این مقاله که با روش اسنادی-تحلیلی بهره برده است تلاش می‌کند ضمن بررسی زمینه‌های فکری و فرهنگی تخریب محیط زیست در بستر مدرنیته و نیز تبیین دیدگاه‌های فرهنگی، مذهبی و آثار آنها بر اکولوژی و محیط زیست جهانی، به دنبال تبیین و تدوین الگوی محیط‌زیستی اسلامی برای حفظ و تعادل محیط زیست جهانی و منطقه‌ای باشد. اساس این مقاله بحثی نظری و بنیادی است و از رویکرد رئالیسم اسلامی و معناشناسی ساختارگرا در

انجام این پژوهش بهره جسته است. پرویز منظور و مهدی حجت (۱۳۸۲) در مقاله «گفتمان اسلام‌گرایان در برابر پست‌مدرنیته» در تلاش هستند که ظهور پست‌مدرن را از نشانه‌های بحران مدرنیته قلمداد کنند. نویسندگان مقاله، «بحران معنا» را خصوصیت هر دو رویکرد غربی معرفی کرده و معتقدند که بحران معنا، انسان را در گمگشددگی و بی‌هویتی و بی‌معنایی عجیبی فرو غلتانده است. این مقاله بر آن است که گفتگو میان اسلام و مدرنیته امری غلط و پر تناقض است؛ چراکه چنین گفت‌وگویی چیزی جز مقابله یک دکتترین استعلایی و یک ضد دکتترین که حقیقت جهان‌شمول و امر استعلایی را انکار می‌کند، نیست. البته نویسندگان مقاله توصیه می‌کنند که اندیشه اسلامی هم باید سقوط عقل روشنگری را مورد توجه قرار دهد و هم بدون افتادن در ورطه پست‌مدرنیسم، دیدگاهی آشتی‌جویانه از انسان ارائه داده تا از این طریق تعهد خود را در قبال وحدت اخلاقی نوع بشر تجدید نماید. صانع پور (۱۳۸۹) در مقاله «انسان‌گرایی مدرنیته و مبانی اسطوره‌ای آن» انسان‌گرایی را محوری‌ترین شاخصه مدرنیته غربی دانسته که زیر تأثیر اومانیزتهای دوره رنسانس شکل گرفت. مقاله مورد اشاره تلاش کرده برخی از وجوه انسان‌گرایانه مدرنیته غربی را در اسطوره‌ها پیگیری نماید. نویسنده تلاش کرده مبانی انسان‌گرایانه مدرنیته را در اسطوره‌ها در سه حوزه معرفت‌شناسی، خداشناسی و روان‌شناسی مورد پردازش قرار دهد. ذکر این نکته ضروری است که این مقاله، بدون نتیجه‌گیری و جمع‌بندی است.

طاهری سرتشنیزی (۱۳۹۰) در مقاله «انسان‌شناسی پست‌مدرن و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی» تبیین جایگاه انسان را یکی از دغدغه‌های اصلی تمامی مکاتب بشری و الهی برشمرده است. نویسنده بدون ذکر پرسش تحقیق معتقد است که برخی مکاتب ضمن افاضه جایگاه مستعلی به انسان، وی را فربه و برخی به معارضه با این جایگاه استعلایی پرداخته و به صورت‌بندی انسانی نحیف پرداخته‌اند که هر دوی این تفاسیر، پیامدهایی منفی را به‌همراه داشته است. نویسنده مقاله اعتقاد دارد که در فلسفه غرب، «مدرنیسم» به‌عنوان نماینده جریان اول و «پست‌مدرنیسم» به‌عنوان نماینده جریان دوم معرفی شده است. در نهایت مقاله سعی دارد با عنایت به این مسئله، ضمن بررسی مؤلفه‌های انسان پست‌مدرن، با نقد آن از منظر آموزه‌های اسلامی، نقاط ضعف آن را آشکار ساخته و به ارائه سوژه‌ای متعادل مبادرت ورزد.

در مجموع می‌توان ادعا نمود که هر چند تحقیقات قابل توجهی در زمینه‌های انسان‌شناسی غربی و

اسلامی منتشر شده، اما پژوهش مقایسه‌ای در زمینه مورد پژوهش یافت نشد. این مقاله سعی دارد ضمن بررسی و تبیین مبانی انسان‌شناسی اسلامی، مبانی انسان‌شناسی مدرنیته را با مستندات و به شکل اینفوگرافی به تصویر و نقد بکشد.

۴. تعریف مفاهیم

۱. پیشرفت: پیشرفت در لغت به معنی ترقی، رشد، حرکت و جنبش به سوی یک هدف یا مقصد معنی شده است و در کاربردهای عمومی آن با واژگان تعالی، ترفیع، توسعه، بهبود و رشد مترادف است. این واژه معادل انگلیسی Progress است. از پیشرفت می‌توان به عنوان توصیفی از ترقی و سعادت انسان نام برد. گرچه برخی ممکن است تصور کنند این یک بینش بسیار انسان‌محور است. پیشرفت، مفهومی بیش از رشد اقتصادی دارد. ترکیب ابعاد مختلف پیشرفت، امید به زندگی را افزایش داده و موجب کاهش مرگ نوزادان و مادران می‌شود. مردم ترجیح می‌دهند زندگی‌شان طولانی‌تر باشد تا کوتاه‌تر. علاوه بر آن امید به زندگی بهتر باعث می‌شود که مردم بگویند از زندگی لذت می‌برند (Veenhover, 1984:152).

باید بپذیریم که در مورد مفهوم و محتوای واژه پیشرفت هیچ اتفاق نظری حتی در محافل علمی اروپایی و آمریکایی وجود ندارد. (مهدوی، ۱۳۹۲، ۱۵) هنوز معلوم نیست که مراد از رشد و توسعه، رشد فناوری است یا رشد معنوی یا رشد بیولوژیکی یا رشد سیاسی یا ترکیبی از اینها. اما اگر ما معیارهای پیشرفت و رشد یک نظام اجتماعی را عبارت از: امکان ارضای نیازهای اساسی، کاهش پیچیدگی اجتماعی، نظم اجتماعی ملاحظات اجتماعی و کمک به هم‌نوع، توافق و وحدت ارزشی، انسجام اجتماعی (صرف نظر از نابرابری‌های اجتماعی) بدانیم، به نظر می‌رسد هیچ یک از معرف‌های کمی در ارزیابی این مقولات اساسی کامیاب و موفق نخواهند بود. (همان)

۲. مدرنیته: مدرنیته (Modernity) در لغت به معنای نو و جدید است. مدرنیته به لحاظ تاریخی به دوره‌ای اطلاق می‌شود که بین سده پانزدهم میلادی تا سده بیستم را در بر دارد و واجد جنبش‌های متعدد فرهنگی و عقلانی است. کاربرد این اصطلاح تنها جهت تاریخی نداشته و بیشتر به سبک زندگی امروزی اطلاق می‌شود. از این جهت می‌توان مدرنیته را به اندیشه‌ها و شیوه‌هایی از زندگی یا سازمان

اجتماعی مربوط دانست که جایگزین اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی گردیده و همه جوانب زندگی، اعم از فردی و اجتماعی را در بر گرفته است. برخی فلاسفه مدافع مدرنیته بر این باورند که مدرنیته پروژه‌ای ناتمام است و هنوز به آخر نرسیده است. به شکل کلی می‌توان منظور از مدرنیته را جامعه مدرن دانست. از نظر تاریخی، دوران مدرن با دورهٔ رنسانس آغاز شده و با عصر روشنگری و انقلاب فرانسه و ایده‌آلیسم آلمانی به عنوان گفتار کلیدی غرب تحکیم می‌شود □ در تمدن مدرن بر مؤلفه‌هایی چون: رشد علوم تجربی، فناوری جدید، افزایش سطح رفاه، تقسیم کار و تخصصی شدن امور، نظامات نوین سیاسی، اقتصادی و اداری، معماری و شهرسازی جدید، حس گرایی و علم بسندگی، مادی گرایی، اومانیزم، لیبرالیسم، سکولاریسم، سرمایه‌سالاری تأکید می‌شود.

۵. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با روش اسنادی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تالیف شده است. تکنیک به‌کار رفته در این پژوهش بر مبنای تحلیل مضمون انجام پذیرفته است. داده‌ها و منابع مورد استناد در پژوهش حاضر را مهم‌ترین کتب و مقالات منتشر شده در حوزهٔ مدرنیته و بحران‌های انسان‌شناختی آن تشکیل می‌دهد. روش بررسی منابع از نوع تحلیل مضمون بوده و تلاش شده مطالب به‌شیوه‌ای تحلیل گردد تا هویت مدرنیته در حوزهٔ انسان‌شناختی به‌شکلی سراسر واقعی و با تأکید بر اصل بی‌طرفی جلوه‌گر شود. تحلیل مستند و نظم منطقی پژوهش به‌گونه‌ای است که هر ذهن جستجوگر حقیقت را آمادهٔ پذیرش الگوی نوینی از پیشرفت مبتنی بر اصل کرامت و حریت انسانها خواهد نمود.

۶. یافته‌های پژوهش

۶-۱. نگاهی به کارنامهٔ مدرنیته

پرسش نخست این مقاله این بود که: آیا تمدن مدرن توانسته است در حد قابل قبولی، به وعده‌ها و شعارهای خود عمل کند و آرمان‌های خود، برسد؟ و آیا توانسته است کارنامهٔ کم‌ویش ایدئالی برای خود رقم زند؟ همچنان که پیش از این گفته شد، بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران معاصر، پذیرفته‌اند که جهان امروز ما، از یک سو جهانی است سرشار از دستاوردهای پیشرفته و تجهیزات معجزه‌آسا و از سویی دیگر دنیایی است گرفتار انواع پریشانی‌ها و بحران‌ها! این حقیقت را کمتر

متفکری انکار می‌کند که اکنون انسان و جهان جدید، در تمام عرصه‌های معرفتی، معنوی، روانی، اخلاقی، جنسی، خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، زیست محیطی، بین‌المللی و... (با وجود بسیاری پیشرفت‌ها، در عین حال) دچار چالش و آشفتگی است. به عبارتی، امروزه تمام روابط چهارگانه انسان مدرن (یعنی رابطه انسان باخود، با دیگران، با محیط زیست و با خدا) در شرایط بحران به سر می‌برد و به تعبیر مارتین هیدگر، جهان جدید «از دامن یک بحران به دامن بحرانی دیگر می‌گلتد.»

(Heidegger, 1962, pp: 2-30)

فهرستی از چالش‌ها و بحران‌های دوران مدرن:

چالش‌ها و بحران‌های نظری مدرنیته و نقدهای بنیادین آن را در آثار کسانی چون نیچه، مارکس، هیدگر، ماکس وبر، رنه گنون، لئو اشتراوس، هورکهایمر، آدورنو، توین بی، اریک فروم، مارکوزه، چامسکی، هابر ماس، مکینتایر، میشل فوکو و سایر متفکران پُست مدرن و... می‌توان جستجو کرد. اما در این مجال، به دور از پیچیدگی‌های تئوریک و فلسفی، برخی پرسش‌ها و چالش‌های عینی و میدانی و ملموس را (که البته در آثار این متفکران نیز به بیان‌های گوناگون منعکس شده) فهرست وار از نظر می‌گذرانیم. پرسش‌ها از این قرار است:

- چرا در دوران جدید، انسان بیش از گذشته، گرفتار پوچی، یاس، بی‌معنایی، سردرگمی و باخودیگانگی شده است؟ و چرا با وجود پیشرفت امکانات، ناآرامی‌ها و بیماری‌های روانی، عرصه را بر انسان تنگ کرده است؟^{II}
- چرا در این دوران، مصرف موادّ تخدیری و روان‌گردان، روزبه‌روز فراگیرتر می‌شود؟^{III} (شکل شمار یک)
- در جهان امروز، افزایش روزافزون خودکشی، چگونه قابل تحلیل است؟^{IV} (شکل شماره دو)
- اگر حیات تمدن، وابسته به حیات خانواده است، چرا فرهنگ جدید، با انواع روش‌ها، این میراث چند هزار ساله را به سراشیب فروپاشی برده است؟ (شکل شماره سه)
- چرا فرهنگ جدید، با ترویج فردمحوری و حتّی اگوئیسم، اجزای جامعه را به سمت گسستگی و ذره‌وار شدن کشانده و موجبات رشد روزافزون بحران تنهایی^V و خلأ عاطفی را فراهم ساخته است؟
- به راستی چه خصوصیتی در تمدن نوین مستتر است که محیط زیست این چنین به ویرانی کشیده شده است؟

- چرا انسان مدرن در یکی دو قرن اخیر، حریصانه به اندازه تمام ادوار تاریخ به مصرف و البته استثمار منابع و معادن زمینی پرداخته تا جایی که امروز از این رویه به «فاجعه» و «بحران» زیست‌محیطی یاد می‌شود؟^{VI}
- چرا سبک زندگی مدرن، فرهنگ «مصرف‌زدگی» را جزء ارکان اصلی خود قرار داده به‌گونه‌ای که انسان مدرن، حتی هویت خود را در مصرف بیشتر و زندگی تجملی‌تر جستجو می‌نماید؟
- با وجود اصل‌محوری اومانیسم و شعار انسان‌گرایی، چرا بسیاری از پیشروترین کشورها، در دو سه قرن گذشته، بی‌وقفه و بی‌پرده، سعی خود را در سلطه‌گری، چپاول و مداخله در سایر ملل مصروف داشته‌اند؟
- با وجود شعار «عقلانیت»، چرا انسان مدرن بیش از همیشه تاریخ، استعداد و انرژی خود را دیوانه‌وار، به تولید تسلیحات جنگی و کشتار جمعی اختصاص می‌دهد؟ و مصیبت‌بارتر این که چرا سهم بسیار عظیمی از رونق زندگی همین کشورها، از تجارت تسلیحات جنگی و صنایع ضدّ بشری فراهم می‌شود؟
- چرا با وجود آزادی‌های جنسی، کماکان معضل تجاوز جنسی و حتی «تجاوز به کودکان» (Kolivas, 2007, pp: 315-328) در حال افزایش است؟! (شکل شماره چهار).
- علت گسترش روزافزون «فاصله‌های طبقاتی» در دوره مدرنیته چیست و چرا ارزشی به‌نام «عدالت» در تمدن مدرن جایگاه مناسبی ندارد؟^{VII}
- تمدنی که محوریت انسان را سرلوحه خود قرار داده، وجود ده‌ها میلیون گرسنه در جوامع پیشرفته و یک میلیارد در کلّ جهان را چگونه بر می‌تابد و توجیه می‌کند؟
- در تمدنی که عقلانیت تجربی یکی از آموزه‌های آن است، گسترش انواع افکار ماورایی خرافی و فرقه‌های معنوی غیرعقلانی چگونه ارزیابی شده و چرا انسان مدرن ناامیدانه آرامش و خوشبختی گمشده خود را نزد مدعیان معناگرایی جستجو می‌کند؟

۲-۶. ارتباط مبانی فکری مدرنیته با بحران‌ها

پرسش دوم این مقاله این بود که: آیا این بحران‌های گسترده و فراگیر، اموری اتفاقی و ناپیوسته هستند یا نوعی پیوستگی و نظام شبکه‌ای میان این شرایط با اصول و مبانی وجود دارد؟ پیش از این اشاره شد که: پاسخ درست، به‌ویژه از منظر اندیشه‌های معناگرا و الهی، گزینه دوم است. از این منظر، بحران‌های

یادشده، پدیده‌هایی اتفاقی و ناپیوسته نیستند؛ بلکه سهم قابل توجهی از آنها، از کوزه اندیشه‌ها و نگرش‌های جدید، برون تراویده‌اند و به عبارتی با مبانی نظری مدرنیته (و به‌طور خاص با مبانی «انسان‌شناختی آن» ارتباطی نظام‌مند دارد. از منظر اندیشه‌های معنوی، فکر و فرهنگی که به‌لحاظ شناخت‌شناسی (Epistemology) تنها به دانش تجربی و خرد ابزاری، بسنده می‌کند و به لحاظ هستی‌شناختی (Ontology) و انسان‌شناختی (Humanology) جهان و انسان تنها در چارچوب ناسوتی و دنیوی قرار می‌دهد و به لحاظ غایت‌شناختی (Teleology) تمام آمال و غایات زندگی را در حیات مادی و این جهانی جستجو می‌نماید، چنین فکر و فرهنگی، در دل خود، آبستن پیامدهایی نامبارک و ویرانگر خواهد بود؛ پیامدهایی چون: مصرف‌زدگی، زیاده‌خواهی، خودخواهی (Egoism)، فقر عاطفی و اخلاقی، نابرابری، جنگ، استثمار، پوچی و... البته چنین نظامات فکری‌ای، چه بسا دستاوردهای پرشمار و پیشرفت‌های چشم‌گیری نیز به ارمغان بیاورند، اما، از سویی (همچنان که در تمدن کنونی می‌بینیم) چنین گفتمانی، لاجرم مستعد انواع بحران (Crisis) است و حتی در مظان فروپاشی (Collapse) قرار خواهد گرفت.

به‌طور مشخص‌تر، به‌عنوان مثال، در حوزه انسان‌شناختی، یک انتقاد اصلی منتقدان الهی و معناگرا این است که: اندیشه جدید، با نگاه تک‌ساحتی خود به انسان، جهان مقدس درون را انکار کرده و آدمی را در لایه زیستی و حیوانی خلاصه می‌کند و در واقع، بر «نیازها و قابلیت‌های اصلی» او سرپوش می‌گذارد. از نظر آنان، یکی از اساسی‌ترین علل این پوچی‌ها، نارضایتی‌ها، ناآرامی‌ها، تخریب‌ها، جنگ‌ها و... در همین نقطه نهفته است. این متفکران، حتی بحران‌ها و تخریب‌های زیست‌محیطی را هم، برخاسته از همین نوع نگاه بشر امروزی، به جهان و انسان می‌دانند.

از جمله، در آثاری که در پی‌نوشت آورده‌ایم، به‌طور مکرر و گسترده به این ارتباط نظام‌مند پرداخته شده است. برای نمونه:

دانیل بل (Daniel Bell) جامعه‌شناس آمریکایی می‌گوید: «فرهنگ جدید، نفس (آماره) را در مرکز قرار داده.. اکنون این نفس آزاد و رها که از مبدأ ازلی جدا شده، بی‌گمان حیات انسانی را به ورطه نابودی می‌کشد.» (زمانی، ۱۳۸۴: ۱۵۵) رنه گنون (René Guénon)، متفکر مشهور فرانسوی در این باره می‌نویسد: «جهان جدید، به بهانه تسلط بر زمین، از آسمان روگردانده است و معضلات

گسترده کنونی آن در همین جا ریشه دارد» (گنون، ص ۱۹). از نگاه این اندیشمندان، جهان معاصر برای نجات از این شرایط، چاره‌ای ندارد جز این که در نگاهش به «انسان» و «معنای زندگی» او بازنگری کند و پس از آن، «سبک زندگی» تازه‌ای را پیش بگیرد. به تعبیر تولستوی (Leo Tolstoy)، نویسنده معروف معناگرا: «بشر تا زمانی که زندگی را به عنوان یک امر مقدس باور نداشته باشد...، زندگی (خود) (و) دیگران را تباه خواهد کرد». حسین نصر در کتاب «انسان و طبیعت؛ بحران معنوی انسان متجدد»، بشر امروزی را به خاطر بی‌اعتنایی به مقام قدسی طبیعت و هتک حرمت آن، به تندی مورد انتقاد قرار می‌دهد. او نیز هماهنگ با متفکرانی همچون، گنون، شوآن، لینگز، مک ایتایر و... معتقد است که انسان نمی‌تواند محیط زیست خود را نجات دهد مگر از طریق بازایی ارتباط میان آن روح الهی و آگاهی دوباره نسبت به کیفیت مقدس آثار و افعال آن صانع متعال. از نظر این متفکران معناگرا، بشریت برای پیشرفته شدن و متجدد گردیدن، تمام توجه خود را به بیرون و خارج از وجود خویش معطوف داشته و این «برون هشتگی» و بینوایی، حالت درونی نفس کسانی است که سبک زندگی و ساختار تمدنشان، موجب چنین بحران زیست محیطی‌ای شده است. (نصر، ۱۳۸۷). روزه دوپاسکیه معتقد است: در هیچ تمدنی، این گونه «به‌طور نظام‌مند» از این پرسش‌ها غفلت نشده است که: دنیا برای چیست؟ و مقصد ما کجاست؟... به تصریح وی اندیشه این عصر، انسان‌شناسی مشخصی برای عرضه ندارد. آنچه هست تنها مفاهیم و نظریاتی است در گرداب شوریدگی‌ها و اختلاف‌ها، که حتی از پیشنهاد یک تعریف هماهنگ در باره جایگاه انسان (درآفرینش) نیز ناتوانند (دوپاسکیه، ۱۳۷۱: ۱۷ و ۱۸). آندره مالرو می‌نویسد: «تمدن ما نخستین تمدن در تاریخ است که به پرسش "معنی زندگی چیست؟" پاسخ داده است: نمی‌دانم!» (گارودی، ۱۳۷۴: ۱۱) لیروینک هاو می‌نویسد: «ما در عصری زندگی می‌کنیم که تمام سیستم‌های غالب و مسلط جهانی که روزگاری پایه حیات عقلانی غرب را شکل می‌دادند، از الهیات تا ایدئولوژی، رو به زوال نهاده و در معرض از هم گسیختگی قرار گرفته‌اند. این امر به سرانجامی خواهد رسید که در آن شک‌گرایی، ندانم‌گرایی و نیست‌انگاری پدیدار خواهد شد» (نیل پستم، ۱۳۸۱: ۲۳۳).

بر همین اساس، فیلسوف سیاست، لئو اشتراوس (Leo Strauss) تصریح می‌کند: تنها با زیر و رو کردن اصول و مبانی فکری مدرن و به‌ویژه علوم اجتماعی آن می‌توان راهی برای نجات از بحرانها یافت. (اشتراوس، ۱۳۹۸: ۵۵) ماکس شلر (Max Ferdinand Scheler)، متفکر آلمانی نیز درباره علوم انسانی مدرن، این چنین هشدار می‌دهد: «علوم تخصصی که با مسائل انسان سروکار دارند، بیش از

آنکه روشنگر ذات و حقیقت انسان باشند، آن را در پرده و حجاب پنهان می‌کنند.» (کاسیرر، ۱۳۷۰: ۴۷) پیش از این دیدیم که کسانی چون نیکولاس ماکسول (Nicholas Maxwell) نیز همه مشکلات جاری جهان را معلول دور افتادن از حکمت و خرد ارزیابی می‌کنند.^۱ این دور افتادگی تا جایی است که آرتور کوستلر (Arthur Koestler) انسان این عصر را، (از نظر فکری و سیاسی) یک «روان‌پزش» می‌داند! و معتقد است: انسان امروز، هیچ پاسخی برای مسأله «معنای زندگی» ندارد. انسان جدید، نه به لحاظ اجتماعی و نه به لحاظ فلسفی، نمی‌داند که وابسته و آویخته به کجاست؟ (Arthur Koestler, Arrow in the Blue, 1952) همچنان که مارتین هیدگر (Martin Heidegger)، نیز عصر جدید را «عصر بی‌فکری» می‌نامید و صریح می‌گفت: ما دچار فقر فکری هستیم (هیدگر، ۱۳۹۵: ۳۲۰).

نکته: توجه به این نکته نیز ضروری است که حتی با صرف نظر از دو موضوع «بحران» و «فروپاشی» میان این ترقیات تک‌ساحتی و ناهماهنگ، با یک پیشرفت حکیمانه و جامع‌نگر فرق‌ها و فاصله‌های اساسی است. به عبارتی، بر اساس منطق و معیارهای الهی و معنوی، حتی اگر تمدن جدید، دچار هیچ‌یک از بحران‌ها و تهدیدهای کنونی نبود، باز هم نمی‌توانستیم آن را در تراز معیارها و آرمان‌های وحیانی تلقی نماییم و یک تمدن کامروا و متعالی بنامیم.

نگاهی تفصیلی‌تر به نظام معرفتی و مبانی اندیشه مدرن: مدرنیته دارای مبانی فراوانی است. لکن به نظر می‌رسد چهار مبنای کلی و اساسی بتوان برای آن در نظر گرفت. بی‌شک برخی مبانی دیگر را می‌توان با ارجاع به این چهار اصل تفسیر و تحلیل نمود.

۱. **معرفت‌شناسی حس‌گرا یا علم‌بنسده:** از نظر معرفت‌شناسی، دیدگاه غالب در فرهنگ امروزی و در نظام آموزشی را می‌توان یک رویکرد «تک‌ابزار» یا علم‌بنسده دانست. در این نوع نگاه، تنها روش قابل قبول برای تحقیق و داوری روش حسّی-تجربی است. بر این اساس روش‌های عقلی و نیز منابع وحیانی و دینی، جزو روش‌های معرفت‌بخش به حساب نمی‌آید. در واقع ساینتیسم، آمپریسم و پوزیتیویسم مشعر به همین موضع شناخت‌شناسانه مدرنیته‌اند.

با آنکه رویکرد ساینتیستی، از میانه‌های قرن بیستم، با چالش‌های اساسی مواجه شده و پایگاه فلسفی

۱. nasour.net/1390.10.14/653.html (با اندکی تصرف).

خود را از دست داده و از آن زمان، رویکردهای جدیدتری در میان اندیشمندان مطرح می‌شود، اما با این همه، تأثیرات و ساختارهای برآمده از رویکرد مذکور، همچنان در نظام آموزشی و در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی به حیات خود ادامه می‌دهند.

در هر تمدنی تأکید بر معرفت‌شناسی فوق العاده مهم و اساسی است. هیچ فردی حق ندارد آنگاه که در نقد تفکر مدرنیته سخن به میان می‌آید نقش شناخت‌شناسی را ناچیز انگارد. چه اینکه از یک زاویه، ریشه‌ای‌ترین اختلاف، میان تفکر مدرن و تفکر معنوی و دینی، از همین مبحث "معرفت" آغاز می‌شود. اندیشه دینی به جهانی چندلایه قائل است، لذا در حوزه متدولوژی، به دیدگاه چندابزاری قائل است. برای نمونه، بسیاری از متفکران اسلامی معتقدند معرفت ناب، نیازمند ابزارهای چهارگانه حسی، عقلی، حضوری و وحیانی است و نقش حس محدود به جهان مادی است نه موضوعات کلی و فرامادی. لذا پرسش‌هایی نظیر هدفمندی جهان، تقدس هستی، روحمندی انسان، حیات پس از مرگ و موضوعاتی این‌چنینی از حوزه استحفاظی تجربه بیرون است.

در نقطه مقابل، فضای مدرن، تحت تأثیر دو جریان فکری بوده است؛ دو جریانی که هر دو به‌شکلی تک‌ابزار محسوب می‌شوند: یک جریان می‌خواسته تنها با روش تجربی هم در مورد موضوعات جزئی تحقیق و داوری کند و هم در باب موضوعات کلان؛ جریان دیگر نیز در مورد موضوعات کلان داوری صریحی نکرده و آنها را سلیقه‌ای، احساسی و شخصی و به عبارتی اثبات‌ناپذیر و شناخت‌ناپذیر می‌داند. باید گفت از برجسته‌ترین آموزه‌های فکری مدرنیته این است که دانش ارزشمند، دانش معطوف به تجربه است که توان تسلط بر طبیعت را داشته و زیست مرفه تنها در پرتو طبیعت‌نگری حاصل می‌شود. (West, 1996, p: 11)

۲. **هستی‌شناسی مادی‌گرا:** روشن است که روش تک‌ابزار حس‌گرا، به‌خودی خود به یک هستی‌شناسی و جهان‌بینی مادی‌گرا منجر می‌شود. بر همین اساس، در عصر جدید (به‌ویژه از قرن ۱۸ تا میانه‌های قرن ۲۰) تلاش بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان بر این بوده که حقایق هستی را در سطح عالم ماده خلاصه کرده و همه پدیده‌ها و اتفاقات را تنها بر همین مبنا توجیه و تفسیر نمایند. مفاهیمی مانند ماتریالیسم، فروگاهی‌گرایی (Reductionism)، راز زدایی و قدسیت‌زدایی (Demythologize) از عالم، همگی به همین موضع مدرنیته اشاره دارند. در اندیشه‌های دینی با تکیه بر مبنای چندابزاری

عالم هستی بسیار گسترده‌تر و رازآمیزتر از عالم محسوس بوده و از آنجاکه هستی از آفریدگاری حکیم برخوردار است، جهان نیز از غایتی متعالی برخوردار است. با این نگاه حتی عالم ماده و طبیعت، هویت الهی داشته و مقدس شمرده می‌شود. چیزی که در اندیشه مدرن و با نگاه مادی‌گرایانه هرگونه قدسیت از جهان رخت برمی‌بندد. از این رو از اساس، گفتمان حاکم بر اندیشه امروزی، «گفتمان پیدایش» است نه «گفتمان آفرینش». در گفتمان پیدایش، سخن از مفاهیمی مانند خالق، صانع، طراح هوشمند و... در میان نیست. به عبارتی، جهان به‌عنوان آفرینش یا تجلی الهی در نظر گرفته نمی‌شود. (باربور، ۱۳۷۴: ۳۹-۳۷) طبیعت، دفتری نیست که هر ورقش معرفت‌کردگار باشد؛ بلکه - همچنان که بسیاری تصریح کرده‌اند - تنها فایده مطالعه و تحقیق بر روی طبیعت، عبارت است از تسلط و بهره‌برداری از آن. (West, 1996, p: 11) بر همین مبنا، در تمدن‌های دینی، فرهنگ حاکم بر فضای علمی به‌گونه‌ای بوده که افراد در ضمن تحقیقات و تحصیلات علمی و تجربی، احساس می‌کرده‌اند دارند با «آیات الهی» نیز آشنا می‌شوند. در حالی که یکی از مولفه‌های فرهنگ سکولار حاکم بر علوم جدید، آیه‌زدایی از جهان و زدودن هر چیزی است که نوعی پیوند بین ماده و ماوراء ماده برقرار کرده و صبغه الهی به جهان می‌بخشد.

۳. انسان‌شناسی تک‌ساختی:

با توجه به دو مبنای شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی، حال نوع «انسان‌شناسی» این گفتمان نیز روشن است. انسان‌شناسی مدرن هم، رویکرد مادی‌گرایی یا **تک‌لایه‌انگاری**^۱ را برگزیده است. بر اساس مبانی فوق، نظریه پردازان فرهنگ مدرن، انسان را به‌عنوان یک موجود تنها این‌جهانی (برای نمونه یک جانور هوشمند ابزارساز یا یک جانور مدنی و تمدن‌ساز) تعریف کرده و در نتیجه، نیازها، قابلیت‌ها و اهداف او را هم در همین افق ناسوتی منحصر دیده‌اند. در اینجا بیشتر، تصوّرات باطنی و قدسی از انسان را «آرمان‌گرایانه» و گاهی مغرورانه و خیال‌پردازانه (Kurtz, 1994, p: 190) دانسته و معتقدند "انسان ذرّاتی ریز (و ناچیز) در گستره بی‌کران جهان بوده و زندگی نیز حتی بر اساس مقیاس زمان زمینی، لحظاتی بیش نیست، تا چه رسد بر اساس زمان کیهانی...". (نیگل، ۱۳۸۲: ۲۷۶) از جمله

اصطلاحاتی که به موضع انسان‌شناختیِ مدرنیته اشاره دارد، مفهوم کلیدی اومانیزم است. باید گفت آشنایی دقیق‌تر با انسان‌شناسی مدرن تنها با شناخت بیشتر اومانیزم، امکان‌پذیر خواهد بود.^{VIII}

اومانیزم یا محوریت لایه ناسوتی انسان:

جامع‌ترین و اصلی‌ترین زیربنای فکری تمدن امروزی، اصل انسان‌محوری است. یک تعریف رایج دربارهٔ این اصل این است که: «اومانیزم، یعنی اعتقاد به محوریت انسان و احترام و اهتمام به نیازها و خواسته‌ها و اندیشه‌های او». نکتهٔ روشنی که گاهی از آن غفلت می‌شود این است که به‌خودی‌خود منظور از انسان در این تعریف، همان انسانِ تک‌ساحتی یا انسان ناسوتی است؛ نه انسانی که اندیشه‌های معنوی تعریف می‌کنند. همان‌طور که حتی از نظر لغوی هم اصطلاح Humanism از واژهٔ لاتین Humus به معنای خاک یا زمین، گرفته شده است. (دیویس، ۱۳۷۸: ۱۷۰) بنابراین به‌خوبی روشن است که تعبیر محوریت انسان یا انسان‌محوری به‌درستی، منظور این رویکرد را منعکس نمی‌کند؛ به‌ویژه که دین هم معتقد به حرمت و کرامت انسان است و مدّعی است که برنامه‌های خود را بر محور نیازها و خواسته‌های انسان دوساحتی طراحی کرده است. از این رو همچنان که برخی منابع مرجع نیز به‌شکلی دلالت دارند، (Luick, 1996) دقیق‌تر این است که در تعریف اومانیزم به‌جای «محوریت انسان» بگوییم اومانیزم یعنی: «محوریت جنبهٔ ناسوتی انسان». این امری است که می‌توان آنرا را در تمام تجلیات اندیشهٔ اومانیزم (در حوزه‌های فرهنگ، هنر، اقتصاد، سیاست، اخلاق) مشاهده کرد. نباید فراموش کرد که اومانیزم بر این باور است که افکار و امیال انسان، محور و تعیین‌کنندهٔ خوب و بد، حق و باطل است. با این نکته بحث را ادامه می‌دهیم.

الف) نگاه اومانیزم به معیار خوب و بد: برای توضیح سخن فوق باید یادآوری نمود که اندیشهٔ دینی معتقد است که انسان طالب سعادت بایستی تمایلات و رفتارهای خویش را بر محور حقیقت و فضیلت تنظیم کند. امری که در اومانیزم کاملاً عکس است؛ یعنی انسان خود معیار حقیقت و فضیلت خواهد بود. (سارتر، ۱۳۴۴: ۷۷ و اشتراوس، ۱۳۷۳: ۶) به عبارتی اومانیزم تصریح می‌کند که هر چیزی که انسان یا جامعهٔ انسانی تمایل داشته باشد، همان چیز روا و حق است و هر چیزی که تمایل نداشته باشد، همان ناروا و ناحق خواهد بود. این نگرش اومانستی به‌شکلی برجسته نزد فلاسفه اخلاق ظهور بیشتری

دارد. جرمی بتنام این اصل را اینگونه بیان کرده «درست یعنی خواستنی و نادرست یعنی نخواستنی». (آربلاستر، ۱۳۶۷، ۲۰۲) امری که البته در «زبان صدق منطق» آیر شکل وخیم‌تری به خود گرفته و «خوب» به معنای احساس تعبیر می‌شود. بر همین اساس، بسیاری از پیشوایان فکری مدرنیته، به روشنی بنیان اخلاق را بر «لذت» و «منفعت» بنا نهاده‌اند. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۹۴-۸۳) واضح است که این همان نگرش نسبی‌گرایی اخلاقی است که همه چیز به پسند انسان وابسته است. روشن است که در این آموزه به‌خودی‌خود چیزی به‌نام «گناه» مطرح نیست و به اصطلاحاتی نظیر «جرم» بسنده می‌شود. جرم هم در اینجا تنها به معنای تخلف از قوانین اجتماعی است، نه تخلف از فطرت، اخلاق معنوی، مصالح ابدی، فرمان الهی و اموری از این قبیل. در واقع، آزادی امیال، در این نگاه تنها یک مرز دارد آن هم امنیت و منافع اجتماعی است. از این روست که اگر عرف یا حتی اکثریت یا پارلمان، هر عملی (حتی همجنس‌گرایی) را مفید ارزیابی کند یا به هر دلیل بپسندد، هنجار و ارزش شمرده و انسان مجاز است بدون احساس گناه آن را انجام داده و بلکه آن را مصوب و قانونی کند. (Kurtz, 1994, p: 52-3)

ب) نگاه اومانیسم به رابطه عقل و میل: در عصر جدید، دیوید هیوم و پیروان او این تفکر را تا حد زیادی نهادینه کرده که عقل، در برابر میل و گرایش نبوده، بلکه حتی خادم آن است. با توجه به مطالب پیش گفته، مفهوم عقل در گفتمان اومانیستی با گفتمان دینی متفاوت است. در نگاه اومانیستی و مدرن، عقل، چراغی نیست که «حقایق متعالی» را نشان دهد و برای رسیدن به این اهداف متعالی، در برابر امیال دنیوی خط و نشان بکشد؛ بلکه عقل، تنها چراغ و ابزار رسیدن به همین امیال و منافع دنیوی است. به عبارتی دیگر عقل اومانیستی تنها مُشعر به آنها است و اگر جایی مرز و چارچوبی را مشخص می‌کند، تنها با همین معیارهای این جهانی است. (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۳۴-۳۳۷ و ۳۴۶). در حالی که در تفکر الهی از آنجا که روح موجودی دوسطحی است، عقل هم امری دو لایه‌ای است. لایه پایین عقل (Reason) (عقل ابزاری، عقل زیستی، عقل جزءنگر و عقل معاش) و لایه برین عقل (Intellect) (عقل قدسی، عقل کل‌نگر و عقل معاد). از این زاویه است که تجربه‌گرایان عقل را خادم امیال انسان می‌دانند.

۴. غایت‌شناسی دنیامحور:

با آنچه که در مبانی اندیشه مدرن آمد، این نکته هویدا می‌گردد که مدرنیته، زندگی را طرحی از پیش

طراحی شده با ساختارهای الهی تلقی نکرده، بلکه آن تنها یک «موضوع خودتعریف» است؛ توضیح اینکه آنچنان که در مطالب پیش گفته شد اصل اصالت میل و سلیقه انسانی معرف معنای زیست انسانها است (اشترواس، ۱۳۷۳: ۶ و سارتر، ۱۳۴۴: ۷۷) و استناد به هرگونه طراحی پیشین که صبغه الهی داشته مردود است. در واقع آنچنان که معنای زندگی در اندیشه دینی «کشف کردنی» است (پی بردن به غایات اصیل زندگی)، اندیشه مدرن آن را «جعل کردنی» یا «وضع کردنی» تعبیر می کند. (آدامز، ای. ام، ۱۳۸۲: ۱۹۸)

اساس اندیشه مدرن موضوعی به نام قوه و قابلیت قدسی را در انسان نمی پذیرد تا مبنای زندگی را بر اساس آن تعریف کند. در این نگاه اصل صیوررت و صیوررت انسان موضوعیت ندارد؛ انسان از همان ابتدا بالفعل انسان هست. در واقع حرکت، جوهری نبوده، بلکه اصل حرکت به عرضیاتی نظیر موفق شدن، ثروتمند شدن، دانشمند شدن، محبوب شدن منتهی شده و هیچ گاه به محدوده «انسان شدن» به معنای متعالی آن نزدیک نمی شود. این معنای همان عبارتی است که جان لویک (John C. Luick) ابراز داشته که «رهبران فکری این فرهنگ، مبنایشان این بود که غایت انسان نه قرب الهی و نه بهشت ابدی است؛ غایت انسان به سرانجام رسیدن پروژه های این جهانی است که قوه خیال و خرد آدمی پیشنهاد داده است». (Luick, 1996, v. 4, p: 52) به تعبیر صریحی که در اعتقادنامه اومانیست های قرن بیستم آمده: «هدف زندگی، خود زندگی است...» (براون، ۱۳۹۳: ۲۳) و در فرازی رادیکال تر، فروید هر انسانی را که درباره معنای زندگی و مرگ سؤال کند را بیمار می داند. (فری، ۱۳۸۳: ۱۱) در کل آنچه مدرنیسم حتی در شکل خدا باور آن، بر آن توافق کرده، نگرش دنیامحوری است. برای نمونه، منتسکیو، یکی از معماران تمدن امروزی با آنکه یکی از موافقان دین محسوب می شود در «روح القوانين» آورده است: «انسان برای این به عرصه وجود آمده است که زندگی کند؛ یعنی غذا تهیه نماید، لباس بپوشد، برای بقا بکوشد و وظایف اجتماعی خود را انجام دهد. بنابراین دینداری او نباید طوری باشد که وی را وادار به تفکر و تعمق در اسرار (و باطن) جهان نماید...». (منتسکیو، ۱۳۷۰، ج ۲: ۷۶۵)

اقبال لاهوری، نگاه مدرنیته را در دو مبحث «انسان شناسی» و «غایت شناسی»، در دو مصرع کوتاه و گویا این چنین خلاصه کرده است:

در نگاهش آدمی آب و گل است کاروان زندگی بی منزل است

۳-۶. ارتباط بحرانهای مدرنیته و «ضرورت تدوین الگوی نوین پیشرفت»

پرسش سوم مقاله حاضر این بود که: چه ارتباطی میان این بحران‌ها با «ضرورت تدوین الگوی نوین پیشرفت» وجود دارد؟ پاسخ این پرسش، در یک کلام کوتاه این است که: پیش‌نیازِ باور به تدوین و طراحی الگویی نوین برای پیشرفت (و از جمله الگوی اسلامی ایرانی) التفات و آگاهی عمیق نسبت به ناکامی‌ها و ناکامی‌های نامرادی‌ها و بحران‌های تمدن مدرن است. در حقیقت، اگر بپذیریم که جهان و روابط انسانی، اکنون آکنده از بحران است و بپذیریم که سهم قابل توجهی از این وضعیت بحرانی، برآمده از الگوها و پارادایم‌ها و مبانی حاکم بر تمدن جدید (به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی آن) است، بنابر این، ضرورت طرحی نوآورانه در انداختن و الگویی جدید آوردن، خود را به‌خوبی نشان خواهد داد و راه را بر منکران این گونه تحول‌ها و نوآوری‌ها خواهد بست.

توضیح این که: منکران الگوی نوین و معتقدان به درست‌پذیری الگوی توسعه غربی، در حقیقت به یک پشتوانه سست و پیشفرض نادرست تکیه زده‌اند. آن پشتوانه و پیشفرض عبارت است از «اعتقاد به موفقیت و مطلوبیت الگوی توسعه مدرن و ایدئال دانستن آن». در واقع آنان، با تکیه بر آرای کسانی چون فوکویاما (متقدم) در کتاب (The End of History and the Last Man)، سیر مدرنیسم و فلسفه لیبرالیسم را نقطه اوج بشر و «پایان تاریخ» می‌دانند. حال، چندان نیاز به توضیح نیست که با تزلزل در این پشتوانه و ابطال این پیشفرض، ضرورت در انداختن طرحی نو و الگویی جدید به‌خوبی رخ از نقاب خواهد گشود. این الگوی نوین، بایستی بر یک نظام هستی‌شناختی و انسان‌شناختی متفاوت و متعالی، مبتنی بوده و از یک پایگاه مستحکم عقلانی و وحیانی برخوردار باشد.

باری، تعمق در زوئیة تاریک و بحرانی مدرنیته و مطالعه آثار و رویکردهای فراوان انتقادی که در مغرب زمین و در موطن مدرنیته سرب‌آورده‌اند، ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که جهان اسلام و به‌ویژه کشور ایران، نمی‌تواند، راه توسعه و پیشرفت خود را در پیروی مطلق از الگوی مدرن جستجو کند و - دست کم در این جغرافیا - زمان آن فرا رسیده است که به الگویی نوین اندیشیده شود.

مقایسه نظام معرفتی مدرنیستی و نظام معرفتی اسلامی:

یکی از نظام‌های معرفتی الهی، نظام معرفتی وحیانی اسلامی است - که البته به عقیده ما ناب‌ترین و

معقول‌ترین آنها است. در جای خود می‌توان اثبات کرد و نشان داد که این مکتب، برخلاف مبانی مدرن از همان توشهٔ پیش‌گفته (یعنی یک پایگاه مستحکم عقلانی و وحیانی) برخوردار است و می‌توان نشان داد که این پایگاه معرفتی قادر است به‌عنوان لنگرگاهی ما را برای خروج از ورطهٔ بحران امداد برساند و سنگ بنای یک تمدن حکیمانه و بی‌بحران به‌حساب آید.

در ادامه، تنها دو نظام معرفتی مادی و الهی (وحیانی) را به‌طور اختصار، در جدول زیر مقایسه می‌کنیم:

حوزه‌ها	نظام فکری مدرن	نظام فکری وحیانی
معرفت‌شناسی	دیدگاه تک‌ابزاری: علم‌پسندگی یا عقل‌پسندگی (عقل جزءنگر)	دیدگاه چندابزاری: اعتقاد به چهار ابزار: عقل (کل‌نگر و جزءنگر)، حس و تجربه، وحی، علم حضوری
هستی‌شناسی	مادی‌گرایی (انکار فراطبیعت یا در تعلیق گذاشتن آن) تأکید بر گفتمان «پیدایش» / مسکوت گذاشتن بحث از آفریدگار و هدفمندی هستی / قداست‌زدایی از هستی	اعتقاد به جهان ظاهر و جهان باطن (غیب و شهادت) تأکید بر گفتمان «آفرینش» / اعتقاد به وجود آفریدگار و هدفمندی هستی / اعتقاد به قداست هستی
انسان‌شناسی	عقیده به تک‌لایگی انسان / انسان محوری یا اومانیزم (اصالت دادن به انسان ناسوتی) / انسان جایگزین خدا / قداست‌زدایی از انسان / تعریف انسان و قابلیت نهایی او: جانور هوشمند ابزار ساز؛ موجود متمدن و فرهنگ‌ساز...	عقیده به دولایگی انسان / اعتقاد به دولایهٔ ظاهر و باطن (یا جسم و روح) / محوریت دادن به لایهٔ ملکوتی آدمی / انسان جانشین خدا / اعتقاد به این‌که حقیقت انسان، از مقدس‌ترین مقدسات عالم است. / تعریف انسان و قابلیت نهایی او: موجودی بالقوهٔ خداگون...

اعتقاد به نظریه فطرت الهی عهدی و مسئولیتی در فطرت انسان هست اما انسان نسبت به رعایت آن آزاد و مختار آفریده شده‌است / اساساً اختیار و آزادی انسان در میان دو قطب حق و باطل، وسیله‌ای بوده‌است برای آزموده‌شدن و ورزیده‌شدن او.	اعتقاد به نظریه لوح خالی میان انسان و خدا عهدی در نظر گرفته نمی‌شود؛ آزادی و اختیار مبتنی بر مبنای اومانیسم است؛ یعنی انسان و جامعه انسانی نسبت به هر امری آزاد و مختار است (مختار است هر موضوعی را خوب یا بد بداند).	فطرت، عهد، اختیار، آزادی
حقایق و ارزش‌هایی مطلق و مجزاً از میل انسان وجود دارد. انسان اگر طالب سعادت است باید میل و اراده‌اش را بر اساس محور حقایق و متناسب با فطرت انسانی و سعادت نهایی تنظیم کند.	حق و باطل یا خوب و بد، نسبی و تابع میل و اراده انسان (ناسوتی) هستند. نسبیت اخلاق.	اخلاق
حق و تکلیف دو روی یک سکه‌اند (یعنی تکالیف بشر، همان نیازها و حقوق روح قدسی او هستند). قانون‌گذار خداست؛ البته خداوند به بشر نیز توانایی و اجازه قانون‌گذاری بر محور حق را در بسیاری از امور داده است.	دوره مدرن، دوران حقوق بشر است نه تکلیف بشر. منشاء قانون، تنها قرارداد اجتماعی بشری است و هیچ قانون دیگری معتبر نیست.	حقوق و قانون
دستگاه حکیمانه خلقت برای انسان، هدف و غایتی متعالی ترسیم کرده و سعادت و خوشبختی نهایی در رسیدن به آن هدف است. / زیستن بهینه، هدف میانی است. / هدف نهایی در کمال انسان، بهشت اخروی، قرب الهی تعریف می‌شود. / دیدگاه حرکت در عین سکونت	خوشبختی و هدف، یک امر نسبی و وابسته به میل انسان است. / معمولاً سعادت و خوشبختی نهایی در اموری مثل زیستن بهینه، لذت بیشینه، داشتن بیشینه و... تعریف می‌شود. / دیدگاه سکونت محور	معنای زندگی

مبانی انسان‌شناختی «سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»:

«مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در حال تدوین الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت است و مدعی است که این الگو، نقشه راهی است که حرکت تحولات مطلوب ایران در عرصه‌های گوناگون فکر، علم، معنویت و زندگی را در چارچوب تمدن نوین اسلامی-ایرانی در نیم قرن آینده ترسیم می‌کند. مبانی انسان‌شناختی یکی از مبانی بنیادین این سند است. در پیش‌نویس سند الگو، بخشی از مبانی پیش‌گفته، این گونه منعکس شده است:

- هدف از آفرینش انسان، معرفت و عبادت پروردگار و در پرتو آن، دستیابی به مقام قرب و خلیفه‌اللهی است.
- حقیقت آدمی، مرکب از ابعاد فطری و طبیعی و ساحات جسمانی و روحانی است.
- بعد فطری او که ناشی از نفخه الهی است منشأ کرامت ذاتی و نیز برخورداری از اوصاف خداپرستی، دین‌ورزی، کمال‌گرایی، حقیقت‌جویی، خیرخواهی، زیبایی‌گرایی، عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی و دیگر ارزش‌های متعالی است. همچنانکه بعد طبیعی او منشأ دیگر اوصاف و نیازهای مادی گوناگون است. انسان در کشاکش مقتضیات این دو دسته صفات و نیازها و تحقق معقول و متعادل آنها به کمالات اکتسابی دست می‌یابد.
- انسان دارای کمال و سعادت اختیاری است که در صورت انتخاب‌های صحیح و در چارچوب تمسک به هدایت الهی و رشد عقلانی می‌تواند به مرتبه نهایی آن واصل شود.
- حیات انسان پس از مرگ تداوم می‌یابد و چگونگی حیات اخروی مبتنی بر باور، بینش، منش، اخلاق، کنش و رفتار آدمیان در زندگی دنیوی است.
- با توجه به مبادی پیش‌گفته، انسان دارای حقوقی از جمله حق حیات معقول، آگاهی، زیست معنوی و اخلاقی، دینداری، آزادی توأم با مسئولیت، تعیین سرنوشت و برخورداری از دادرسی عادلانه است.
- انسان موجودی اجتماعی است و تأمین بسیاری از نیازها و شکوفایی استعدادهای خود را در بستر تعامل و مشارکت جمعی جستجو می‌کند.^۱

1 <http://m.olgou.ir/newsletter/>

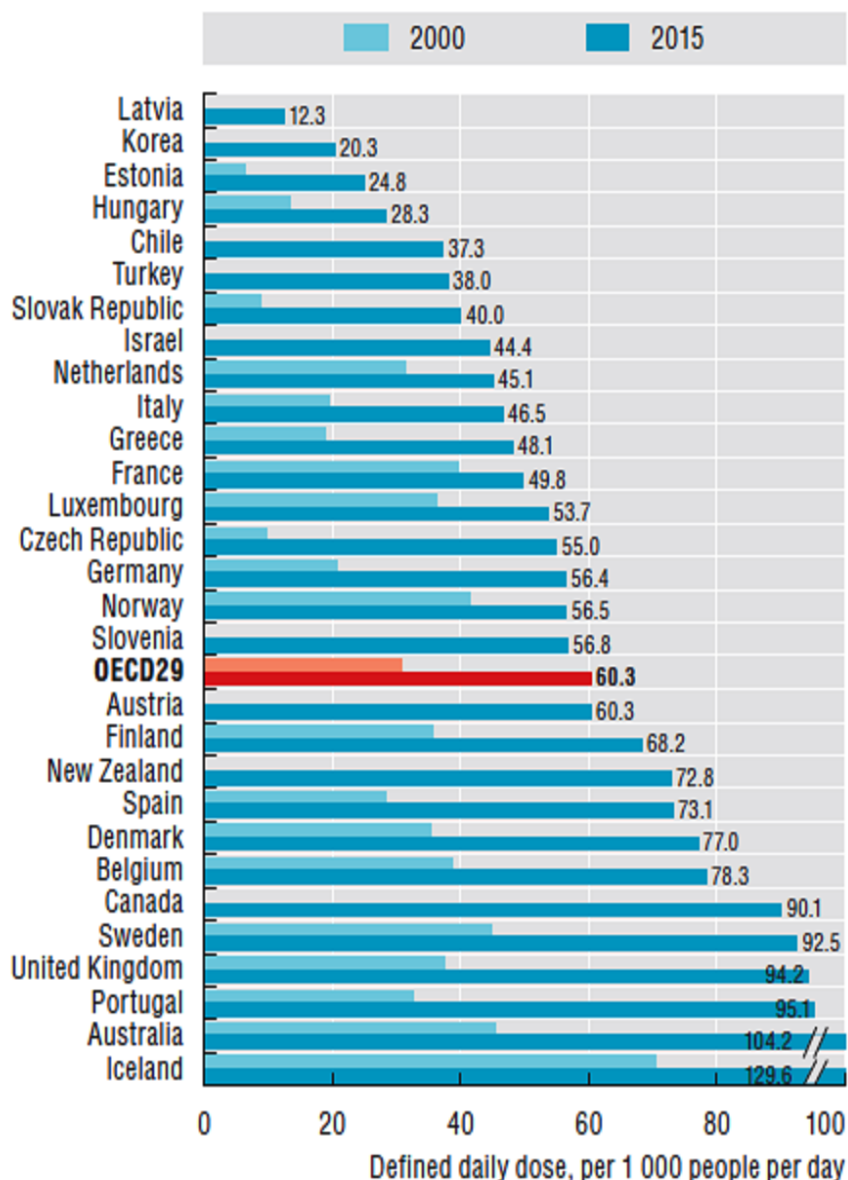
۷. پیشنهاد پژوهشی

در مقاله یا مقالاتی جداگانه می‌توان به این موضوع پرداخت که چگونه این مبانی انسان‌شناختی می‌تواند الگویی را رقم بزند که لازمه پیشرفت آدمی، فروافتادن در بحران‌های فراگیر نباشد.

۸. نتیجه‌گیری

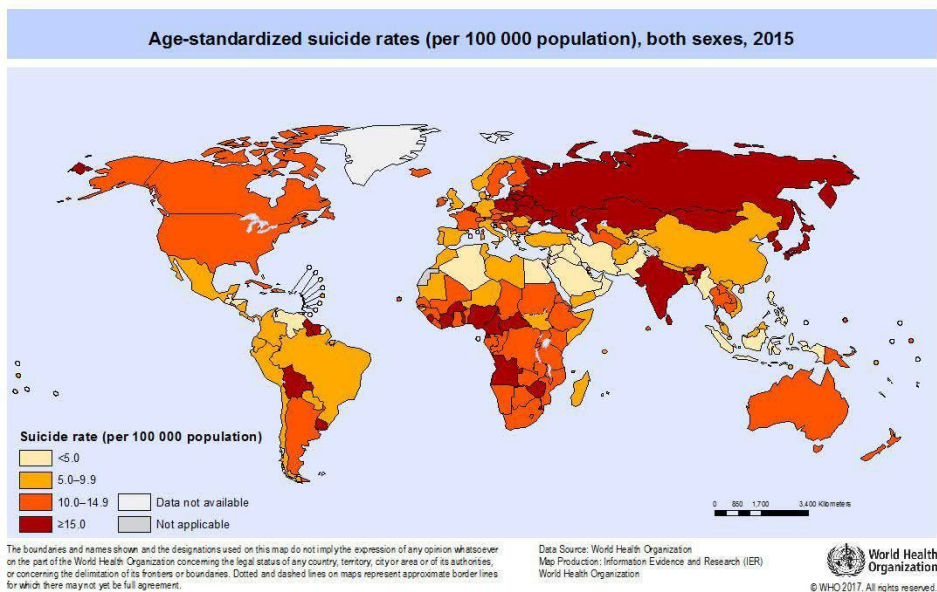
۱. پیش‌نیازِ باور به تدوین و طراحی الگویی نوین برای پیشرفت (و از جمله الگوی اسلامی ایرانی) التفات و آگاهی عمیق نسبت به تردیدها و ورشکستگی‌ها و «بحران‌های گوناگون تمدن مدرن» است.
۲. این بحران‌ها پدیده‌هایی اتفاقی، ناپیوسته، سطحی و گذرا نیستند، بلکه باید آنها را فجایی عمیق و ریشه‌دار و نظام‌مند دانست که از اندیشه‌ها و اصول و پارادایم‌های مدرنیته برآمده‌اند.
۳. در عین حال مدرنیته، یک دستاورد بزرگ تمدنی و یک تجربه دیرینه‌سال از عقلانیت ابزاری و علوم بشری است و نمی‌توان از در پرهیز و ستیز با آن مواجه شد؛ بلکه با تکیه بر کریمه «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می‌توان و باید در برابر آن موضعی حکیمانه و گزینش‌گرانه داشت و از تجارب و مواهب آن بهره برد و در عین حال جسورانه و خلاقانه به افقی فرامردن و به تمدنی متعالی اندیشید؛ تمدنی و پیشرفتی که بنیادش در بستر «بحران» و «خسران» بنا نشده باشد.

10.9. Antidepressant drugs consumption, 2000 and 2015 (or nearest year)

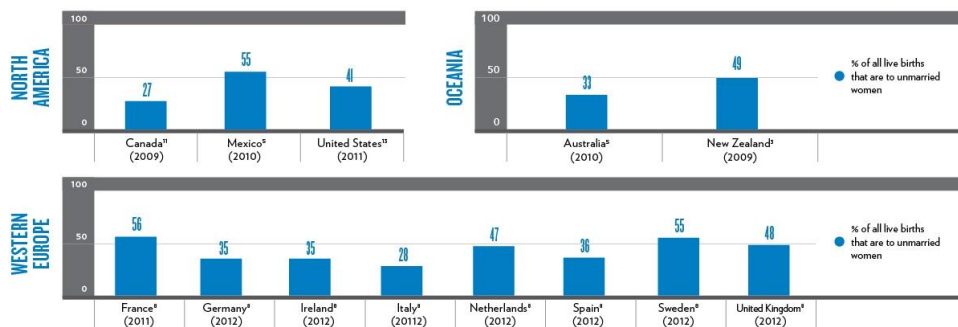


Source: OECD Health Statistics 2017.

(شکل شماره یک؛ مصرف روان گردان‌ها)

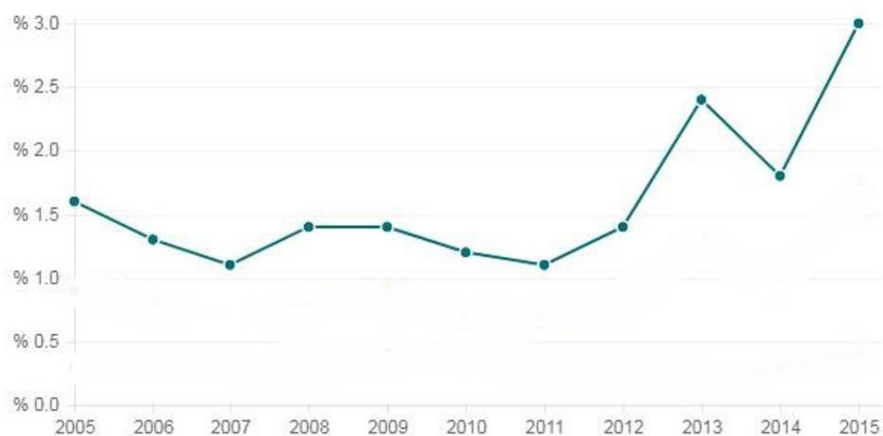


(شکل شمار دو؛ میزان خودکشی)



(شکل شماره سه؛ میزان متولدين خارج از ازدواج)

بحران‌های مدرنیته و ریشه‌های انسان‌شناختی آن



(شکل شماره چهار؛ میزان جرائم جنسی در کشور سوئد)

منابع:

۱. آدامز، ای. ام، «معنای زندگی»، ترجمه زهرا گلپایگانی، مجله نقد و نظر، ش ۳۱ - ۳۲، ۱۳۸۲
۲. آربلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷
۳. استیس، والتر، در بی معنایی معنایی هست، ترجمه پویا اعظم، مجله نقد و نظر، ش ۲۹-۳۰، قم، ۱۳۸۲
۴. استیس، والتر ترنس؛ دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۷
۵. اشتراوس، لئو، مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه، ترجمه یاشار جیرانی، تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۸
۶. اشتراوس، لئو، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۳
۷. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۴
۸. براون، کالین، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه طاهره وس میکائیلان، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳
۹. بودریار، ژان، جامعه مصرفی اسطوره‌ها و ساختارها، ترجمه: پرویز ایزدی، تهران: ثالث، ۱۳۸۹
۱۰. پستمن، نیل، تکنوپولی، تسلیم فرهنگ به تکنولوژی، ترجمه صادق طباطبائی، تهران: سروش، ۱۳۷۲
۱۱. پستمن، نیل، زندگی در عیش مردن در خوشی، ترجمه سید صادق طباطبائی، تهران: سروش، ۱۳۷۳
۱۲. دیویس، تونی، اومانیزم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸
۱۳. دوپاسکیه، روژه، اسلام و بحران عصر ما، ترجمه احمد فرمد، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱.
۱۴. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: پرواز، ۱۳۶۵
۱۵. زمانی، شهریار، ماجرای معنویت در دوران جدید، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴
۱۶. سارتر، ژان پل، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۴۴
۱۷. فرانکنا، ویلیام، کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم: موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۶
۱۸. فروم، اریک، انسان برای خویشتن (پژوهشی در روانشناسی اخلاق)، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۶۰
۱۹. فری، لوک، انسان و خدا، یا، معنای زندگی، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳
۲۰. کاسیرر، ارنست، فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موقن، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۰
۲۱. کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه، فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵

۲۲. گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹
۲۳. گارودی، روژه، گورکن ها، ترجمه علی اکبر کسمایی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴
۲۴. مشکات، عبدالرسول، فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه های معاصر، تهران: سمت، ۱۳۹۰
۲۵. متسکیو، شارل لوئی دوسکوندا، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰
۲۶. مندل، ارنست، علم اقتصاد، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹
۲۷. مهدوی، افسانه، مقاله "مفهوم پیشرفت در تناظر با مفاهیمی نظیر توسعه، تکامل، تعالی و تحول"، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲
۲۸. نیگل، تامس، پوچی، ترجمه حمید شهریاری، مجله نقد و نظر، ش ۲۹-۳۰، قم، ۱۳۸۲
۲۹. نصر، سید حسین، انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدد)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷
۳۰. هیدگر، مارتین، زمینه و زمانه پدیدارشناسی، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۵

لاتین:

31. Luick, John (1996) Humanism: "Routledge Encyclopedia of philosophy", New York Routledge.
32. Kurtz, Paul (1994) Toward a New Enlightenment, , Madigan, T.
33. West, David (1996) "Continental Philosophy: An Introduction To Continental Philosophy", Cambridge, MA: Polity Press.
34. Kolivas, Elizabeth, D, Alan M. Gross, (2007) "Assessing sexual aggression: Addressing the gap between rape victimization and perpetration prevalence rates", Journal: Aggression and Violent Behavior 12, (Science Direct)
35. Heidegger, Martin (1962) Being and Time, Translated by John Macquarrie & Edward Robinson, Black Well, <http://pdf-objects.com/files/Heidegger-Martin-Being-and-Time-trans.-Macquarrie-Robinson-Blackwell-1962.pdf>

36. Neil Postman (1992) p cm: "Technopoly the surrender of culture to technology", originally published 1sted New York Knopf.

37. Veenhover, Ruut (1984) Conditions of Happiness, Dordrecht/ Boston. D. Reidel Publishing Co.

اینترنتی:

38. www.cdc.gov

39. www.thesleuthjournal.com

40. www.unod.net

41. www.unodc.org/unodc/index.html

42. www.WHO.int/mental_health/suicide-prevention

43. www.girlguiding.org.uk/home.aspx

44. www.wonderslist.com

I. به‌عنوان نمونه می‌توان به منابع زیر ر.ک:

بحران دنیای متجدد، رنه‌گون؛ سیطره کمیت، همو؛ پرسشی در باب تکنولوژی، مارتین هایدگر؛ فلسفه و بحران غرب، ادموند هوسرل و دیگران؛ هشدار به زندگان، روزه گارودی؛ انسان تک‌ساحتی، هربرت مارکوزه؛ پست‌مدرنیته و پست مدرنیسم، رابرت آودی و دیگران؛ نقد عقل مدرن: گفتگوهایی با اندیشمندان امروز، رامین جهاننگلو؛ تکنولوژی و بحران محیط زیست، ترجمه وتدوین عبدالحسین آذرنگ؛ لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط، آنتونی آربلاستر؛ فروپاشی تمدن غرب، رابرت رینگر؛ انسان و طبیعت، بحران معنوی انسان متجدد، سیدحسین نصر؛ توسعه و مبانی تمدن غرب، سیدمرتضی آوینی؛ معمای مدرنیته، بابک احمدی؛ رویکرد انتقادی مکتب‌تایر به مبانی لیبرالیسم، علی عابدی رنانی، علوم سیاسی، ش ۳۴؛ مجله سیاحت غرب، ش ۱ تا ۱۳۷ (تمام شماره‌ها و مقاله‌های این مجله، ترجمه آثار متفکران غربی در زمینه‌ها و تخصص‌های گوناگون است). و...

II. در دهه‌های اخیر - حتی در بعضی از کشورهای پیشرفته - آمار افسردگی افزون بر سه برابر شده است. (www.cdc.gov)

III. بر اساس گزارش «دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل» حدود ۲۴۳ میلیون نفر در جهان، در سال‌های اخیر، مصرف‌کننده مواد مخدر بوده‌اند. آمار مخدرهای قانونی و داروهای روان‌گردان و... نیز چندین برابر این رقم است. بر پایه یکی از پژوهش‌ها، ۷۰٪ مردم آمریکا، حداقل یک نوع دارو یا مواد مخدر تجویز شده از سوی پزشک، مصرف‌کرده یا می‌کنند. (www.unodc.org/unodc/index.html www.thesleuthjournal.com)

IV. طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی (WHO) فقط در حدود نیم قرن اخیر، خودکشی در جهان ۶۰٪ بیشتر شده است. (www.WHO.int/mental_health/suicide-prevention)

V. در برخی از کشورهای پیشرفته دنیا نظیر انگلستان، تاسیس "وزارت امور تنهایی" یکی از راهکارهای بشر امروزی جهت درمان این بلیه خود ساخته است.

VI. به‌عنوان نمونه ر. ک: کوچک زیباست، شوماخر.

VII. به‌عنوان نمونه: تنها ثروت ۸۵ نفر (بیشتر صهیونیست)، مساوی با ثروت ۳٫۵ میلیارد نفر در جهان است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: بگذار آشغال بخورند؛ چگونه سرمایه‌داری گرسنگی و چاقی می‌آفریند؟، رابرت آلبرتون؛ چگونه نمی‌دیگر می‌میرند؟، سوزان جرج؛ آمریکاستیزی چرا؟ روزه گارودی.

VIII. این مبانی در کتاب «فرهنگ واژه‌ها» عبدالرسول مشکات مشروحاً توضیح داده شده است.